

حدیثِ بنارس در ادبیاتِ فارسی*

بنارس از زمانهٔ قدیم یک شهر مقدّس و مرکز روحانیت، عرفان و علم و فضل بوده است. شعرا و علمای بزرگ فارسی به بنارس متعلّق بوده‌اند. بسیاری از ایشان، در اینجا نشوونما یافتند. همینجا متولّد شدند و فوت کردند و شعرای بزرگی بنارس را در شعر خود تعریف کردند. در هفدهم میلادی در دورهٔ جهانگیر، ملّا سعدالله پانی پتی متخلّص به «مسیح» یا «مسیحی» تقریباً دوازده سال در بنارس بود و زبان سانسکریت را یاد گرفت. او هم راماین را به زبان فارسی نظم کرد. در تعریف پیغمبر صلعم این شعر او خیلی مشهور است:

دل از عشق محمّد ریش دارم رقابت با خدای خویش دارم

همین طور شعر او که دربارهٔ سیتاجی نوشته خیلی مشهور است:

تنش را پیرهن عریان ندیده چو جان اندر تن و تن جان ندیده

در همین قرن بنواری داس ولی^۱ که منشی شاهزاده داراشکوه بودند، به همانجا تعلق داشتند. علاوه بر سرودن شعر صوفیانه در نثر، آثاری چون راجا ولی، رام گپت و پرَبوَد چندر اودی را به زبان فارسی ترجمه کرد.

در همین شهر تاریخی، شاهزاده داراشکوه هم وقت قیمتی خود را گذراند و از علما و پاندیتها استفاده کرد و وید و کتابهای مقدّس و الهامی را فهمید و با قرآن

* این مقاله استاد عابدی به زبان اردو در کتاب «مقالات عابدی» (مرتبهٔ سیده بلقیس فاطمه حسینی، انتشارات شعبهٔ فارسی دانشگاه دهلی، ۲۰۰۳ م) به چاپ رسیده است و آقای دکتر شبیر احمد (پژوهندهٔ مرکز تحقیقات فارسی راینی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو) به زبان فارسی برگردانده است.

۱. وفات: ۱۰۷۸ هـ/ ۱۶۶۷-۸ م.

مقابله کرد و کتاب *معركة الآرا مثل* «سمدر سنگم» را به زبان سانسکریت نوشت و باز به نام «مجمع البحرین» این را به زبان فارسی ترجمه کرد. علاوه بر این در مدت شش ماه پنجاه بخش از اوپانیشاد را به زبان فارسی ترجمه کرد و «سر اکبر» نام گذاشت. روشنفکران اروپا با همین ترجمه فارسی به فلسفه اوپانیشاد شدند. در دوره شجاع الدوله یک روشن فکر از فرانسه این ترجمه را از اوده فرانسه برد و آنجا به زبان فرانسوی و لاتینی ترجمه شد.

در همان قرن مرزا معز فطرت موسوی^۱ یک مثنوی بنام «در ماجرای بنارس» نوشت. در آن مثنوی، داستان عشق دو عاشقان اینجا بیان نموده بود. درباره بنارس و گنگا می‌فرمایند:

ناگه آن سالک پاکیزه نهاد	گذرش سوی بنارس افتاد
دید شهری ز نکویان معمور	رشک باغ ارم و غیرت حور
بود دریایی از آن یک طرفش	که سزد قرص مه و خور صدفش
هندوان دجله و گنگش خوانند	چون گلابش به لباس افشانند

او هم منظر غسل زنان در رودخانه را این‌طور ترسیم می‌کنند:

نازنینان برخ همچون مهر	از می حسن برافروخته چهر
غسل کردند در آن آب زلال	هر یکی با دگری گرم مقال
دیدگان طایفه سیمبران	گفت چون شعله ز کسوت عریان
همه در بحر چو در کرده وطن	سنبل افشانده بر اطراف چمن

ملاً طغری^۱ مشهدی^۲ یک‌بار در دوره جهانگیر و دومین بار در دوره شاهجهان به هند آمده بود و منشی شاهزاده مرادبخش شد. او در نثر و نظم، هر دو کمال داشت. طغری سراسر هند را سیاحت کرد، بنارس یکی از آنه بود. وی می‌گوید:

ز بنگاله تا احمدآباد و سِند شدم کوچه پیمای هر شهر هند

*

صف‌آرای باغ است گنگ بنارس ارم چون کند طرح جنگ بنارس

۱. وفات: ۱۱۰۱/هـ-۹۰/۱۶۸۹ م.

۲. وفات: ۱۰۷۸/هـ-۸/۱۶۶۷ م.

ایشان حسینان هند را هم ذکر کرده‌اند. چنانچه حسینان بنارس را این‌طور بیان می‌کند:

جعفری گردیده از سبز بنارس منفعل زرد روتی را چسان از شاخ هستی رد کند

*

حسن بت را سیر کردم ذوقها در دیر کردم نقد ایمان خیر کردم پیش دربان بنارس

*

طغری به عشوه‌خانهٔ دهلی چو راه نیست سیر کرشمه زار بنارس غنیمت است
طغری جشن هندوان مخصوصاً هولی را خیلی دوست می‌داشت. وقتی که مردم
آواز می‌خواندند و از کوچه گذر می‌کردند، او هم با ایشان حرکت می‌کرد. در تشبیب
یک قصیده، او این جشنواره را این‌طور تصویر کرده است:

شد وقت هولی باختن با رنگ و بوپرداختن خود را چو گلین ساختن باغ ارم خوار آمده

*

رنگین لباسان هر طرف پیرایهٔ هولی بکف بازی‌کنان با چنگ و دف در کوچه سیار آمده
در قرن هجدهم محمد یوسف نکهت برهانپوری مخاطب به «سخنور خان»،
با گجراتی‌ها در کرناتک، هولی را برگزار کرده بود. در این سلسله ایشان دربارهٔ
کهنتری‌ها، برهنه‌ها و اهل بنارس و دیگران ذکر نموده است که در این جشن شرکت
کرده بودند. او می‌فرماید:

بهار عیش کهنتری زادگان است رفیق ما فلان است و فلان است

*

برهنه زادگان را در حواشی ز بعدِ رام رام و رنگ پاشی

*

بنارس زادگان شوخ‌اند بسیار بهم گستاخ و چشمک باز و عیار
در این مثنوی شهرها و جاهای مهم هندوستان، مثل بنارس، پتنا، حیدرآباد، لاهور
ذکر شده‌اند که جشن هولی با شوق و شور برگزار می‌شود:

تماشایین ز نزدیکان و از دور ز پتنا و جهان‌آباد و لاهور

*

ز بنگاله و مولتان و بنارس ز گجرات و سرونج و هم از کلارس

*

ز کشمیر و جلال‌آباد و کابل بچندین رنگ دل صبر و تحمل

در همین قرن شاعر بزرگ فارسی شیخ علی حزین^۱ در ۱۷۳۴ م از ایران آمد و در بنارس اقامت کرد و در همانجا فوت کرد و مدفون شد. رام نراین موزون^۲ شاگردش بود. حزین بنارس را خیلی دوست داشت و این شعرش درباره بنارس خیلی مشهور است:

از بنارس نروم معبد عام است اینجا هر برهنم بچهای لچهمن و رام است اینجا
ایشان هندوها و دین هندو را دوست داشت و دلدادۀ حسن و مهربانی آنها بوده.

می‌گوید:

برهنم زاده زَنار بندی برده ایمانم که سودا می‌کند با کفر زلفش دین و ایمان را
نیز می‌فرماید:

پری‌رخان بنارس بصد کرشمه و ناز پی پرستش مهدیو چون کنند آهنگ
به‌گنگ غسل کنند و به‌سنگ پا مالند زهی شرافت سنگ و زهی لطافت گنگ
شهرت صبح بنارس غالباً نتیجه اشنان (غسل) و پرستش در آن است. در زبان اردو
یک مثل است، «علی حزین کی پهرتی سواری» [تیزگامی علی حزین].

در قرن نوزدهم، عارف علی شاه خراسانی، در دوره امجد علی شاه به‌لکهنو آمد. ایشان یک صوفی رند مشرب بود. در زمان انقلاب ۱۸۵۷ م ایشان در سندیله بود. با راجه دُرگا پرشاد مهر [زنده: ۱۲۹۸ هـ] او اکثر در لکهنو همراه بود. ایشان به بنارس هم تشریف می‌آورد و درباره عاشقان زیبا روی آن این‌طور ذکر می‌کند:

عشوه‌گر بنارس کشت مرا بنارس کشت مرا بنارس عشوه‌گر بنارس
و در ذکر گنگ می‌گوید:

گنگه رو باغ جنان سرزده گویی از آب آنکه بی‌حور بود عین قصور است امشب

۱. ۱۱۸۰-۱۱۰۳ هـ/۱۷۶۶-۱۶۹۲ م.

۲. وفات: ۱۱۷۶ هـ/۱۷۶۳ م.

وقتی که از بنارس به لکهنو تشریف برد و با راجه دُرگا پرشاد همخانه شد، نماز صبح را پشت به قبله ادا کرد، راجه دُرگا پرشاد خیلی تعجب کرد و این واقعه را برای پدر خود راجه دهنپتْ رای بیان نمود. وقتی که از ایشان سؤال کرد که شما در بنارس قبله را هم فراموش کردید، خندید و این غزل را خواند:

قبله ما کوی تو کعبه ما روی تو مسجد اقصای ما طاق دو ابروی تو
 عارف علی شاه هندوستان را عزیز می داشت و در معاشرت با هندوان تا حدّ زیادی افراط می کرد. ایشان از مناظرهای دلکش و رودخانه‌های هند را خیلی دوست می داشت. به طور مثال می فرماید:

عارفا در هند با هندو بتی ترک ترک و تاز می باید مرا

*

عارف به عشق سبزه خط بتان هند تسبیح را گسسته و زَنار کرده ایم
 در تعریف بازار سه شنبه هفته‌ایی می فرماید:
 میله منگل و دریای سرور است امشب ساقیا باده بگشتیم ضرور است امشب